بسم الله الرحمن الرحیم

بعضی فواید از کلام شاه غلام علی صاحب خلیفه مرزا جان جانان صاحب
در طریقه نقشبندیه مجددیه وصیت این مقامات و درجات که از طریقه
علیه احمدیه بسلوک بعد درین زمان معلوم نیست که کسی در عالم موجود باشد
که بآن تواند رسانید پس الیق باو دلش مانندگان آنست که بعد توبه و انابت
در رعایت ورع و زهد و صبر و قناعت و توکل و تسلیم و رضا و مقاماتی
که در صوفیه علیه معمول است طریقه توسط در ماکولات و ترک مالوفات
و عادات پیش گرفته اوقات بوظایف اعمال از نماز که در شب و روز
شش صد رکعت میشود و تلاوت قرآن مجید و درود و استغفار و کلمات
طیبات معمور داریم و بوقوف قلبی و ذکر اسم ذات یا نفی و اثبات
جنابا ناوسانا و نگهداشت دل از خواطر و کمال توجه بحضرت حق سبحانه
بکمال افتقار و انکسار و بازگشت و سفر در وطن حاصل نمایند کافی بدست
آریم و عمر بوی بخاره نگذاریم درویشی چیست یکسان زیستن بکمال
استقامت بر اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یکسو نگریستن
بلکه اکابر حضور با یاد داشت نقش را سنگ داشتن صاحب شرع را انکار یا بر اعمال

فوایدر از بیان غلام علی صاحب

ظاهر باید را باطن بر حضور باطن نماید هوا اتباع مصطفی صلی الله علیه
وسلم دو دیده و دل بمشاهده حضرت حق سبحانه بنماید الله تعالی این بشری عطایع
کرده الا و جمع دوستان را توفیق عمل برین طریقه کرامت فرماید و دوام توجه
بحضرت حق سبحانه و توجه بحضرت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم نقد وقت
فرماید الحمد لله رب العالمین آمین آمین آمین رقعه حضرت غلام علی شاه
سلمه الله جعلهم المتقین بعد سلام سنت الاسلام و دعاء کمال استقامت
و عافیت و سلامت معلوم باد رقایم کرده ام و دوسه بار رسید الحمد لله زیاده
ترقیات و بر توجهیم کرامت فرماید این تأثیر از جای دیگر است شکر
پیران کبار رحمة الله علیهم لازم شناسند و باین اجتماع غیره زنبورند مبادا
استند رای باش معاذ الله همیشه خایف و ترسان باشند بندگی و مراقبه و
بر داخت نسبت باطن در وظایف اعمال اوقات معمور دارند و پاس
و نا امیدی از ما سوی و توقع از فضل حق سبحانه و خلوت راثر و اشعار خوف
و ترسای غربت و آبروی خود نمایند در اذکار و اقرار بر وانکنند اقرار
از نعمتهای الهی و انکار از شامت اعمال است مستغفر باشند و
منفعل و دل شکسته در ستیع انیکار است اگر این فتح جز شکست
میسر نمیشود و از اجازت تامل بسیار باید نمود و دوام حضور و جمعیت
و ترک و ورود احوال و کثرت اعمال و تاثیر ضرورت آنچه از غیب مرسد

حصه فقرا مقرر دارند مساکین در صحبت ایشان جمع باشند کیفیت خود را بکسی
خرج نکنند مشغول اندکی نماید کتب تفسیر و حدیث و علوم صوفیه
بمکتوبات شریفه حضرت مجدد رحمة الله در مجلس ایشان واجب باشند
از جاه ترسان باشند متواضع متذلل مسکین بیچاره فقیر آواره از
آرزو ها خود را دارند مرا نیز در دعا یاد دارند سلام بدوستان رسانید
و طلب دعا کمالات را منسوب بحق سبحانه یافتن و خود را عدم محض
دیدن وقایع یومی را از تقدیر الهی تتبع یا از فعل الهی النافع هو الله الضار
هو الله ناشی داشتن بلکه دیدن و ترک رخصت تشبهای نمودن بشعار
دوستان خدا است علم نور الله مردود و کم شو کمالات دینیت و لیس اولا استغراق
در انوار نسبت باطن با سکر می باشد در آخر سکر نمی نماید پس توجه
بسیطه بحضرت حق سبحانه با اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و سلم حاصل
زند یکی است بسم الله الرحمن الرحیم نقل بعضی فقرات از کتاب
معتبر ساطع الانوار مشتمل بر خوارق ولی الله و التفصل عند الله الاکبر المتعال
و نسب حضرت عبد القادر جیلانی از جانب پدر با مام حسن بن علی مرتضی
پدر بین طریق میر سید سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی بن ابی صالح
موسی جنگی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی زاهد بن شاه محمد سیف الله
رومی بن شاه داود مسیف الله بن سید موسی الثانی بن سید عبد الله المعروف

شیخ صالح بن سید ابو الحسن موسی الجون بن سید عبد الله محض بن سید
حسن مثنی بن امیر المومنین امام حسن بن امیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه و نسب اشرف وی از طرف مادر با امام حسین بن علی
مرتضی منتهی میشود چنانچه مادرش ام الخیر بی بی فاطمه بنت ابی عبد الله
صومعی بن ابی جمال سید محمد بن ابو طاهر بن ابو عطا سید عبد الله
بن ابو کمال سید عیسی بن علاء الدین سید محمد بن سید امام علی العریضی
بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام ابی
عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه تاریخ وفات
آنحضرت بعد نماز عشا شب شنبه هشتم ماه ربیع الثانی سال هجری
پانصد و شصت و یک هجری داعی حق را لبیک گفت و بعض تاریخ
یازدهم ذکر کرده اند و جمعی نهم و قومی هفدهم ماه مذکور شمرده اند اما
اصح قول نهم ماه ربیع الآخر است شخصی تاریخ ولادت و حیات و وفات
در یک بیت گفته شیخ ما کامل و عاشق تولد و صالش دان ز معشوق
الله و عرس آنحضرت در هندوستان یازدهم و بعضی هفدهم میکنند
اما در بغداد هفدهم مقررست و فضل اصحاب و مریدان و محبان و
منتسبان آنحضرت نیز بسیارست یکی از مشایخ حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وآله را در خواب دید عرض کرد یا رسول الله وعا کنی را اگر بر
کتاب خدا و سنت تو مبرم فرموده صیادی خواهد بود وچرا نباشد وحال اینکه
شیخ تو شیخ عبد القادر است وضامن شده انحضرت که مرید من نیکو بر
از دنیا جهان نخواهد رفت و هر که در سایه حمایت من آید با عتقاد من
دارد او از مریدان شیت کوکر دست بیعت ندا ده باشد و خداوند جل سلطانه
مرا سیجلی نوشته که در وی نامهای تو صحاب و مریدان من تا روز قیامت
باشند ثبت است با اصحاب خود قدم بگذارم و همه را با خود
برم و اگر مرید من در مشرق بعد یرده عفت او بیفتد و من در مغرب
باشم آنرا مپوشم او را دستگیری میکنم هر که را از مریدان من
مرکب ملغز دور باد در آید تا روز قیامت الصافا لمحق خواندن ختم
خواجگان چنین است فاتحه با تسمیه هفت بار الم نشرح با تسمیه
هشتاد بار اخلاص هزار بار یا قاضی الحاجات صد بار یا
کافی المهمات صد بار اول و آخر صد بار درود بخواند برای
کفایت مهمات سه روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه بخواند
باذن الله تعالی مقصود حاصل شود ۱۲ مجرب مجرب مجرب

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلواة و سلام مطالعه نمایند مکتوب مرغوب
چهره وصول افروخت بمطالعه آن ذخیره راحت اندوخت مرقوم
قلم مسرت رقم بود که شغل آگهی را بشرح و بسط تمام از ابتدا تا انتها
نگارش باید فرمود و این مشتاق را بآتش انتظار نسوزند می انگور
تنها از خارم بر نمی آید سر این باغ را بر یکدیگر افت را لیاقی ناچار
بتحریر اختیار تحریر نموده و پرده نسیان چهره حقیقت را نقاب از رخ گشوده
حضرات ما علیه الرحمة والرضوان بیان این معنی گوش گوش بمستان
مدهوش صباف نوش گفته اند و گرنه در انکشاف این حقایق و تفصیل
این دقایق بسکوت ورزیده اند این حقایق عنها کنت نه منطوق بها
کما اشار به المولوی المعنوی ~ بر زبان قفلست و در دل رازها
لب خموش و دل پر آوازها ~ صاحب من و محرم راز من آنچه نوشته
میشود سریست مکتوم و رازیست مختوم اگر از روی علم کتابخانه
همه عالم رایگان زنند کروی از این راه بر ذیل دامان نخواهد رسید
واگر خوشه دلهای مشایخ ما را چون دانه های انگور هم خواهند افشرد
از این باده ناب قطره نخواهد چکید زیرا که مشایخان ما مریدان را از تنگ
چینیان به نیرنگ سازی و چهره پردازی مشغول نمی سازند و عارفان
چون رومیان دلها را بصفا و صیقل مصقول میگردانند من وجد وجد

و من ذاق ذاق هرگاه صورت مسئله وحدت وجود بوجه احسن منطبع
در نفس سالک شود و نفس ساغر لبریز از کیفیت ماده معنی توحید
گردد و باطنش از مظاهر تجلیات انوار ذکر خفی و جلی ممتلی شود
طریق ورزش شغل نفی بالی بانیوع پیش گیرد که نظر بر شیئی از شجر
و حجر که افتد چشم بدوزد و بلحاظ معنی لا موجود الا الله وارد و اگر احیاناً
خیال غیر و غیریت بخاطر بگذرد غیر را هم عین الله دانسته بلکی از اسماء الله داند
تا خیال غیر و غیریت از چشم بصر و بصیرت مرتفع گردد و معنی این مطلع
نقد حال او شود      بخدا غیر خدا در دو جهان چیزی نیست      بی نشانی
است کزو نشان چیزی نیست      بعده بصرف پالی مشغول گردد
باین طرز که در خانه تاریک زیر دیوار بدوام صوم و قلت نوم دو زانو
نشسته بحضور تمام یک وجب دور از چشم خود نگاه دارد و چشم بر هم
نزند یا در حجره تاریک زیر دیوار طیلسان سیاه بر سر کشیده خود را
از هم یکسو کرده راست خوابیده نظر در هوا بدوزد و روح را که مشتق
از ریح است بحکم لا تسبوا الریح هو الله و بسیط و لطیف ذات او تعالی
و تقدس که الطف و روح الروح است در یافته مستغرق درین بحر نا
پیدا کنار شود و در مدتی از خود بیخود شود و اجزای بدن در ساعت این

ربع مضمحل شود واستغراق تمام واستهلاک تمام روی دهد وخبر از
بسیط مرئی ومحسوس نگردد تا مادام که معنی این بیت مثنوی معنوی
قید وقت او گردد ــ تو در او گم شو وصال اینست وبس تو مباش
اصلا کمال اینست وبس بعد از دوام مشاهده بسیط شوارق وبوارق
انوار پیدا شدن گیرند بعده مرکبات ظهور نمایند بحدیکه از هر جنس
وانواع مختلفه هزار در هزار در نمود آیند اما باید که ملتفت نشوند تا باز
مرکبات در بسیط اضمحلال پذیرند ومعنی وفی انفسکم افلا تبصرون
والله معکم اینما کنتم وهو الاول والاخر والظاهر والباطن آینه نشین خاطر
گردد ــ صورت از بی صورتی آمد برون باز شد کانا الیه راجعون
فانه دقیق وطریق مراقبه بسیط اینست که مدتی ضبط نفس نموده در
باطن فرو رود ودر همان احاطه بساطت ذاتی مستغرق شود حقیقته
که در ظاهر مشهود نشود در باطن محسوس شود واصل کار کما هو حقه منکشف
گردد وظاهر وباطن یکی نماید بعد حصول ملکه اثری از هستی موهوم
در خود نیابد جز حقیقه صوفیه ودر علم نماند بلکه علم نماندن هم نماند چون حوالهها
باطل وعاطل شود چنانچه از نوم مخفی در حالته تاملی آید بیکبارگی در آن
گم گشتگی نور متجلی شود در کتاب لمعات حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم
ومنشاء کثرت وظهور عقول ونفوس ودر یابد وافلاک وعناصر و
عوالم متنوعه وغیره چون مستهلک در این نور شود بالاتر ازین مقام نیست

و معراج الکمالین همین است و پس چون با مرتبه مایز شود گویند مکانم
لامکان باشد نشانم بی نشان باشد نه تن باشد نه جان باشد که باشد جان
جانانم و چون ازین مرتبه نزول کند باین مرتبه قدم کرد و سه متقرب از ملکی
در ملکی بالاتر کرچه دایم بلباس بشریت می بینیم و اگر از عروج و نزول هر دو
حرف هر گویند تو من شدی من تو شدم تو تن شدی من جان شدم
تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری و هنگام رفتن دو قدم بر زمین
کند از سنن و جمیع حس و حرکت نظر بر باطن دارد که او نیز در جمیع حرکات
و سکنات بارادت و حول و قوت او تعلق دارد و از احاطه و بسطه
باطن که بسیطه محض است مکان و لامکان خالی نیست او صمد است اعنی
مملو در همه و با همه ولی همه مثلا اگر زمین را بکاوند همان بسیطه یابند
ان الله علی کل شیء محیط و چون بمیرند و خلع جسم عنصری شود از ان
احاطه بیرون نروند او تعالی احاطه ذاتی بهمه اشیا دارد و ان القطن
علی کل ثوب محیط تا نکنی بذاتی من وجد وجد و من ذاق ذاق والله
الهادی علی سبیل الرشاد بعد حمد و صلوه و سلام
مشهور ضمیر عرفان پذیر یار حبیب معنی شعر حکیم الهی ثنائی قدس الله
سره العزیز را درین تحریر مدخلی بعد اول شروع بان نموده و شنیدا
سه کن دو حرف است بینوا مرده و سه حرف است بی هوا مرده و

کن عبارت از اراده ازلیه الٰهیه است که بکلام نفسی تعلق دارد
و هوا را در آن دخلی نیست و هو گفت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق پس کن نفسی همان احببت باشد که بمقتضای حب
ازلی علی سبیل التدریج جمیع مراتبات و تنزلات بمنصه ظهور جلوه گر گردید
هو دو حرف است ای ها و واو اعنی هو دو حرف است که هوا را و مشیر
مشار الیه هوا را در آن گنجائی نیست بلکه محض هوای هویت است و
پس چون دران هوای هویت بحکم احببت هوای حب متحصن گردید
دران احتباس موجب کرب عظیم گردید کن نفسی اعانت الفاظ
هوا در جوشید و موجب ظهور مراتب و تنزل گردید و تنفس رحمانی عبارت
از همان کرب احببت است اگر پای حب درمیان نمی بود همه تجلیات
و ظهورات معطل و معوق می بود پس هم دران جا بود و اگر نمی بود چه ظهور
ظهور می نمود لیکن ما از تعبیر بیان آن عاجزیم و علاجش جز این نمیدانیم
در خود فرو شوید و هیچ هو مدد بد و حقیقت کن نفسی در یابند من عرف
نفسه فقد عرف ربه تا بانیهمه تنزل و مراتبات در تو بتو هویدا
گردد چون خود را یابی همه را یابی ؎ تا بخود محکم شو کمال انسیت و بس
ملخص تحقیق جمیع محققان و تتبع جمله عارفان همین است که حق موجود
و جز وجود او بظاهر و باطن وجودی یا موجودی نیست ؎ لیس فی الدار غیره
دیار و او را باعتبار تجلیات و ظهورات مجالی و مظاهر متکثره

ومتعدد است پس باید که حواس را جمع کرده بجمعیت خاطر چشم بسته
بی لحاظ ملاحظات مقرره نظر بر باطن خود بدوزد و ما زاغ البصر و ما طغی
در ادامت تصور باطن خلای مملو بهوا منتظر خواهد آمد چون مدتی بر این
بگذرد معاینه خواهد گشت و بیقین خواهد پیوست که چون وجود عنصری
زوال پذیر و جان بیقالب بحال خود باشد الآن علی ما علیه کان
مثلا اگر ظرفی را که پر از هوا باشد اگر بشکنند هوا بشکند هم چنان جان
بیقالب نه کم شود و نه بیش گردد بر حالت خود پاینده و باقیست
بیت هیچ نقصانی مرا از مرگ نیست آنچه بودم باز هستم بیگمان تا مدتی
درین ورزش باشد بیت تن دل شد و دل جان شد و جان جانان شد
جانا متجلی بصورت ما شد پس ما ئیم که هر لباس در آئیم و هر صورت و اسمائیم
بیت دریا و موج و قطره امریست اعتباری چون اصل و اسمای این جمله
نیست ماییم من کلام المولوی معنوی بیت صورت از بی‌صورتی آمد برون
باز شد کانا الیه راجعون پس فنا و بقا و بعث و حشر و نشر و بهشت و دوزخ
ظهور و بطون و تمکین و تلوین و تطور و تنوع حقیقت وجود هستی چنان
مستغرق باید گشت که جز هستی محض و بصیرت بر خیزد و معنی کل شیء هالک الا
وجهه رو نماید از آن باز چشم گشاده بهر سو معنی اینما تولوا فثم وجه الله مشاهده
کند چنانچه حضرت حامد شاه را قدس الله سره میفرمایند بیت وجود محض
مطلق را همه جا هر زمان دیدم بهر سوئی بهر کوئی همه مظهر عیان دیدم

الحمد لله و سلام والسلام علی من اتبع الهدی

علی عباده الذین اصطفی حق سبحانه بر جاده استقامت و معرفت متمکن
دارد بالنبی العربیه واله الامجاد امّا بعد میگوید سید محمد نظام الدین خادم درویشان
راه که طریق اذکار سلسله عالیه قادریه که استدعاء و استکشاف از اینها
هر یک بعد اخری رفته بعد یکی از انجمله که اشتراک ارباب این طریق بر سر وقت ایشان
طریق داشته و نام از یاران حضرت غوث الصمدانی شاه عبدالقادر جیلانی
قدس الله سره و اوصل الینا فتوحه آورده برو گذاشته اند آنکه هر دو زانو بر داشته
روبای با متقای کرده کمر و زانو بسته نشیند و محاذی دم را مسدود نماید بآن
طریق که هر دو ابهام بر سر هر دو زانو نهاده هر دو انگشت در سوراخ گوشها
نگاه دارد و هر دو انگشت شهادت بر هر دو چشم گیرد و خنصر و بنصر هر دو دست
را بر هر دو لب محکم دارد و هر دو انگشت میانه را بر هر دو پره بینی بآن
طریق دارد که اول سوراخ راست محکم گیرد تا راه نفس بسته سازد
و سوراخ چپ را گذاشته لا اله را بدم گفته نفس را تا بالای دماغ
رساند بعد از آن سوراخ طرف چپ را نیز محکم ساخته حبس نفس
نموده و تا تواند نگاه دارد و در وقت کشادن انگشتی که بر پره چپ
است بر داشته الا الله را سر دهد با بستگی و تدریج یکبار یا کم دم
را بگیرد و خالی از رایحه خیر نیست و بعضی از سالکان این طریق
شریف گفته اند که لذت بیش دم تا کشادن ان لا اله بدل

گفته باشی تا خواطره که در حالی نشستی ایستاده نمایند از جهت سجلی حضرت
شاه عبد القادر جیلانی قدس الله سره چنان آورده اند که در طریقه حقیقی
گوش بگوش همان از سید عالم و سید انام علیه الصلوة والسلام رسیده و بعد
از ممارسته و مزاولته در شغل ملک گور و دیگر شغل آواز که مسمی بسلطان
اذکار است شروع نماید و طریق او اینست که بموضعی که در آنجا آواز
کسی نرسد گوش هوش را متوجه بر آن سازد که آوازی لطیف رو
نماید و آن آواز رفته رفته بجای رسد که صاحب شغل را از جمیع جهات فرو
گیرد و هیچگاه نباشد که با او نبود و چون استیلا نماید بر همه آوازها عالم
غالب آید چه آواز نقاره و طبل و چه صدای بوق و دهل در پیش هنگام
قید خلوت مطروح گردد و مجامع و محافل مانع نشود گفته که این آواز اصل
و منشاء همان آواز تواند بود که چون که چون از سید المرسلین خیر البشر
علیه الصلوة و تسلیمات سوال از کیفیت وحی نمودند فرمودند که گاهی
باشد هم مثل آواز زنبور عسل بود و گاهی همچو بشور جوش دیگ و گاهی چون
صلصله جرس اما چون آواز نسبت باولیا الهام خواهد بود چنانچه نسبت
با انبیا وحی است حافظ شیراز اهل راز میگوید شعر کس ندانست که
منزلگه معشوق کجاست  اینقدر هست که بانگ جرسی می آید
محقق سامی مولانا عبد الرحمن الجامی قدس سره میگوید شعر در قافله
که اوست دانم نرسم اینکه رسد بگوشم بانگ جرسم بلکه هم صدایی

که از عالم می خیزد مبداش بیان خواهد بود پس نسبت به آوازها عالم نسبت
رب حیات باشد آورده اند که سید کائنات و آن قافله سالار موجودات
علیه السلام را گاهی آواز مذکور بمرتبه زور میکرد که اگر بر شتر سوار بودی
زانوی شتر خم خورده بر زمین می رسیدی گفته اند که چون در اثنای
ذکر مذکور باشغل مرور خواطر انسانیه و هواجس شیطانیه در قلب
صنوبری که محل وسواس و خطرات است هجوم آرند و نفس یا بمرتبه نسبت
توجهات یا با نفای شان در وقت مدود کنند چون این دل را لغت
وحدت فهرسیت برچیم دروی هیر و مضمحل میشود مختفی نماند که انچه
بعض گفته اند که محل سه دل است که یکی زیر پستان که از اول صنوبری
گویند دوم در ام الدماغ که از اول مدور خوانند سیوم در نشستگاه که
از اول نیلوفری نامند بدانکه از نفس رحمان که بجهت ایجاد عالم کن
ظاهر شده آوازی نادر پیدا شده که از زبان هندی سرستی و ناده
نامند و جمیع آوازها و صوتها ازین آواز پیدا شده است به هم عالم صدای
نغم اوست که شنید اینچنین صدای دراز و این آواز بر دو قسم یعنی
اول آفاخیست یعنی این همیشه بود و هست و خواهد بود و صوفیه این
آواز را آواز مطلق و صدای قدیم و سلطان الاذکار گویند و قسم دویم
که از زدن چیزی بچیزی ظاهر شود بی حرکت الغلظه و سیوم که مرکبت
ظاهر شود طریق تحصیل آنست که دم را بام الدماغ رسانیده و در دماغ

نیک

مثل بنگی تصور نماید ولیکن وضو کرده مستقبل قبله نشسته حواس جمع کرده
و چشم و گوش بند کرده در تنهائی مشغول شود ان شاء الله المستعان در
اندک مدت ظهور خواهد کرد و باید که یک پاس یا کم در این شغل باشد
سه در راه عشق و هوس از من بسبب این آیت گشتند از و گوش دل به پیام سروش
ولکن کن و این شغل مسمی سلطان الاذکار و صوت سرمدی و انحدادات
رفته رفته از این آواز ها یک آواز ظاهر خواهد شد چنانکه مثل آواز زنبور
عسل و مانند آن و آواز جرس و آسیا و مثل آواز جوشش دیگ و مرحل
و کهربال و شهنای و قرنای و مثل آواز گنجشکهان که نوبت سام آواز
میکنند و آواز طنبور و مردنگ و مزامیر شاغل این شغل را ظاهر
شود و علامت غلبه این آواز آنست که شاغل را رفته رفته چنان
غالب شود که در نوبت خانه پادشاهی بشنید اگر آن آواز بر آواز
نوبت غالب آید باید دانست که بکمال رسیده و انبیا را بسبب آن
ظهور وحی میشد چنانچه بر سید عالم علیه الصلوة والسلام اول ظهور آواز
بود مثل جرس بعده همین آواز بصورت جبرئیل ظاهر شد بر آن حضرت
و بر اولیا الهام و ظهور این آواز بدو طریق است یکی بصورت ملک
و جن و انسان و دوم بصورت قران و غیر ذالک و این شغل
را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت بغار حرا باره
طعام با خود میبرداشتند و بغار حرا می رفتند و بهمین شغل مشغول می بودند

تا از انس آن بر آنحضرت صورت جبرئیل ظاهر شد و ابتدای وحی اکثر در
آن بود از حضرت خدیجة الکبری مرویست و حضرت سلطان الشهدا ابا
عبد الله در جبل ... رضی الله تعالی عنه شش سال در آن غار مشغول میبودند
سه دو چشم خویش را بر بندد چون باز در وقت تا دیدگم گشته آواز بعضی
محققین قلقل کرد در پنبه پیچیده در صماخ گوش محکم می نمایند که از حرارة
آن قلقل قوت بینش میشود و بعضی زهر شیرین در پارچه ابریشم سرخ پیچیده
سه نهند و قلقل که می نهند بعد از آن حرارت ... بیماریهای چشم بغایت نافع است
و بعضی محققین در غلطه افتاده اند که همین صورت مبتدی را حضرت حق
میگویند و تعبیر میکویند که حق از آن هم برتر است یک وصف آن صورت
هم باشد مراقبه نیست چون ذکر در تمام اندام سالک سرایت کند تمام
جسم مملو بآوازی باشد و صدا ایش مانند آواز در شنید پیدا میشود کما
قوله تعالی و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا السلام
علیکم و علی لدیکم بعد حمد و الصلوة ای سالک مسالک طریقت
و ای ره نورد آن راه حقیقت طریق ورزش مراقبه مبدا و معاد
اعنی سلوک تفکر منه المبدء و الیه المعاد بدان بعد نصف اللیل
و ادای صلوة التهجد مستقبل قبله نشسته چشم بسته که منبد را در ابتدا
چشم بستن فایده یکسوئی می بخشد و در انتها بعد حصول ملکه اجتماع
و وصول قوت راسخه آن چشم بستن و کشادن هر دو یک حکم

دارد

دارد و چشم بینی و سمع و بصر و بصیرت بکلی میکرد و بحلیه آمیزیع و دراز و نه
تشنه زبان بکام چسپانیده که در طریقه قادریه علی صاحبها التحیات
والبرکات زبان بکام چسپانیدن متضمن بر فواید جلیله و مشتمل بر
نتایج عظیمیست از مبدا تصوف تنزل کنند بآین سنند که ذات من
حیث انه که ذات محض و بحت صرفست معرات عن الشیون
و مبرات عن الاوصاف تعالی ذالک علوا کبیرا در احدیته مسمی بلا تعین
و شیون و باطن حقیقت محمدیست و در مرتبه وحدت مسمی بصفات
و تعین اول و حقیقت محمدیست صلی الله و سلم و در مرتبه واحدیته مسمی
باسماء الهی و اعیان ثابته و صور علمیه و ظاهر حقیقه محمدیه و در مرتبه جبروت
بارواح و عقول و نفوس و مجردات است و در مرتبه مثال و خیال منفصل
مسمی بملکوت است و در مرتبه ناسوت مسمی بارکان عناصر و آتش
و باد و خاک و آب و در مرتبه حس و شهادت مسمی بملک و اجسام و موالید
ثلاثه و جمادات و نباتات و حیوانات ذات ازل او تعین تا مرتبه
حیوان تنزل فرمود از جوشش تنابل تا هیچ مرتبه ناسود چون بمرتبه
انسان رسید بیار امید و خود را در همین حضرت بهم صفات موصوف
دید پس تنزول کامل حق انسانست و عروج کامل انسان حق چون باین
معنی ظاهر گشته و انسان را کی حقه سنا خته صورت خود را بطوریکه
در طریقه منیقه مقررست در مواضع ملقنه تا حصول ملکه و قوت را حکم

ملاحظه نمایند چنانچه عارف بالله رسته ز ماسوی الله منیر یافتنید از زبان
سیاحی که روزی از سیاحی پرسیدم که از کجا می آئی گفت از لاهوت
گفتم از انجا چه قدر منزل گفت از لاهوت بلاهوت و از انجا بجبروت
باز بملکوت تا بناسوت رسیدم عرض کردم که آب و هوای هر مقام را
شرح فرما فرمود که لاهوت خلوت خانه ایست که انجا خبر خود بلکه خبر بیخبری
و بیخودی گذری ندارد و لاهوت آشیانه ایست که در انجا بخودی خود
دم زده دعوه الوهیته سر کرده و جبروت مقامیست که در ان مقام اجزای
وجود خود شناخته و آشنائی بخود پیدا کرده و ملکوت جائیست
که در انجا بمدح و ثنای خود بتسبیح و تهلیل مشغول است و ناسوت
مقام ایست که بظهور کسرت بهر لباس متلبس گشته خود را نمودار
ساخته باز بجوش آمده فرمود که این مقام و منازل که گفتیم نه زیر و نه
بالا و نه چپ و نه راست است این همه اطوار وجود حقیقت
و متکلم بالذات می شناسم طریقه ناسوتی منست و حینیکه ممدوح و
ثنای خود می پردازم شیوه ملکوتی منست و هنگامی که بر شناسائی خود می
روم جلوه جبروتی منست و گاهی که بجوش انا و انی میخروشم شور
لاهوتی منست و انی که وا نه که همه اطوار در خود سلب میکنم خواب
ناسوتی منست فهم من فهمه میرسد فاش سراغ کس زمن دیگر
بیا بگوش تو گویم که نیست غیر تو کس هو در همه مقام منیه و فی انفسکم

زحال

افلا تبصرون والا ان ... ودنا بسی وانی جاعل فی الارض خلیفه
والله معکم اینما کنتم و نفخت فیه من روحی وان الله علی کل شیء محیط
ونحن اقرب الیه من حبل الورید وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
وغیره بر تو مکشوف شود و تسویه فاعل و قابل بر تو روشن شود و چون
از معاد عروج کنی بهر چیزی و بهر شیء که در عالم حس و شهادت نظر افکنی
باین مراتب علی ترتیب المعلوم چنانچه در مبدا گفته شد عکس آن از معاد
عروج کنی و بمرتبه اصلی که مبدا است برسی و بهم وقت مراقب این عروج
و نزول باشی یعنی این همان ذات است که باین مراتب ظهور کرده و در هر
تنزلات و نزول فرموده و باین اسمای موسوم گشته الیها کلمه الحق یعنی
معنی کلمه لا اله یعنی اشیا که مشهود میشوند نیستند باین معنی که کم اند
در وحدت ذات و مستهلک اند و الا الله یعنی و ذات ذات بصورت
این اشیا ظاهر است و در نظر ما مشهود پس اشیا باطن اند و او ظاهر است
سید الطایفه رحمة الله علیه گفته که طلبته فی الصفاء و وجدته فی الکدر
پس او ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا غیر ظاهر و باطن
چیزی نیست پس اشیا اشیا نباشند و نام اشیا بر اشیای اعتباری بود
که آن نیز حقیقت گفتنیهای هم گفتیم و کسر از نماند چه صدا چیست
از پس پرده که آواز نماند والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین تمت تمام کار
و بیقدر عبارت از این مکتوبات باقی مانده بود و اینجا نوشته شد

باید دانست که ذات وجل و علی رفیع است برفعت خویش و وسیع
است بوسعت خویش و بمحاصره خود محیط قایم است بالسماء دایم
است با شیاء بر آینده را آگاه است آگاه بیننده از وی آگاه نیست هر بیننده را
همراه است آگاه هر بیننده را و در آن راه نیست متسم با خلق خود معمور و مسرور
گرفته ظاهر و باطن به تمکین بیاد در رویت انسان کامل مرا در باب
و با من شاد و بشنیدن مرا چشم عیان دگر عیان خواهی زوی رکعبه جوی که
که محض سپیدار است بیا و دیده بر روی محمد در گشا گر رتبه بار نماند از
انچه دیدار است عزیز من معرفت حق و دید محمد است هر که محمد را شناخت
خدا را شناخت ظاهر حق و دید محمد باطن محمد و دید خدا جامع بگوش هوش
بشنو الله محمد در ادو دیدن و بود نکی و در بی هردو دیدن مشا تکی
با بکلی از آن که بی آن است نماید پرداخت باو بهیچکس که عبادت است
صلی الله علیه و سلم باید ساخت تا چه دو امید در یک وجه بیاسا میدارد و
مشتبه در یک علاوه نباشد عرض از اول متوجه وجود مطلق باید شد
وجود را در آن دریای بیکران گم باید ساخت یا بر ظاهر آن وجود مطلق
متوجه باید شد قطره را در دریا گم باید کرد یا دریا را در قطره ثابت باید
کرد لیکن طریق اول سهل و ثانی مشروط موقوف بر ریاضات شاقه
و تکلیفات مالا یطاق است در علم دو وجه است بی شبهه و بی ریب یک وجه
بشاهد است و یک وجه بغیب در وجه شاهد همه رنگ و تمیز در وجه غیب
نه آن است و نه غیب و تم بالخیر تمت تمام